رنسانس اسلامی و غرب

غلام سرور - ترجمه: علی کچوئی

همان طور که می دانیم، اسلام، مذهب رسمی پنجاه و دو کشور جهان است، ولی از نظر فراگیر بودن، به منطقه جغرافیایی خاصی محدود نمی شود. اسلام مذهبی نیست که به حرف محدود شود، بلکه یک ایدئولوژی، دیدگاه مدنی و یک پیام است.

پیروان این دین پویا در سراسر جهان پراکنده شده اند و شمار آنها در جوامع با اکثریت مسلمان به حدود 800 میلیون نفر می رسد. به علاوه، حدود چهارصد میلیون مسلمان نیز در دیگر نقاط جهان پراکنده اند.

با این حال، مایه تاسف است که اسلام، در طول دوران، در غرب مورد سوء تعبیر شدید قرار گرفته است. اسلام بدون شک، مذهبی است که برای صلح و عدالت آمده، ولی از نگاه مغرض غرب، از آن به عنوان مذهب جنگ و تعصب تعبیر می شود. این را همه می دانند، زمانی که مسلمانان برای مدت زمان طولانی بر جهان تسلط و برتری داشتند، تمدن اسلامی به طور یکسان برای تمام شهروندان، حتی غیرمسلمانان، صلح و امنیت فراهم آورده بود. در حقیقت، این جهان اسلام بود که برای بی خانمانهای سراسر دنیا، خصوصا اروپا، پناهگاه و مسکن فراهم آورد.

در اینجا می خواهم از روبرت بریفالت (2) که در اثر تاریخی خود، کتاب "ساخت بشریت"، به تحقیق و تفحص در مورد جوامع و کشورهای مسلمان و آمار آنها پرداخته است، نقل قول نمایم. درک او این است که حکومت الهی در شرق ظالمانه و یا از روی اجبار نمی باشد. ما در آنجا شاهد کهنه پرستی، مخالفت با افکار روشنفکرانه، جنگ همیشگی علیه انقلاب روشنفکران، چیزی که از مشخصه های رایج دنیای اروپا می باشد و در گذشته در یونان و رم دیده می شد، نمی باشیم.

ویلیام مویر، (3) تاریخدان مشهور نیز تصدیق کرده است که عدالت و رافت اسلامی در فتوحات اسلامی دیده شده است و این مغایر با تعصب و ظلم رومیان در موارد مشابه می باشد. مسیحیان سوریه در زمان استیلای عربها، از پیشرفت و آزادی عمل بیشتری برخوردار بودند تا در زمان حکومت هرکولس، حتی در آن دوره (استیلای اعراب) آرزوی الحاق به کشور سابق خود را نیز نداشتند.

با این حال، این وضعیت تحت حکومت استعماری غرب، به شدت تغییر یافت. جهان اسلام به مدت سه قرن تحت استعمار قرار داشت و در این مدت، ملتها به طور کلی در جهان سوم و خصوصا در جهان اسلام، مورد آزار و شکنجه قدرتهای استعماری قرار داشتند.

آرنولد توین بی (4) با صراحت اعلام می دارد: در تقابل بین جهان و غرب که از حدود چهارصد و یا پانصد سال قبل آغاز گردیده و تا کنون نیز ادامه دارد، این جهان - و نه غرب - است که تجربیات گرانبهایی داشته است. این غرب نبود که مورد حمله دنیا قرار می گرفت، بلکه این دنیا بود که مورد حمله غرب قرار می گرفت و به گونه ای هم مورد حمله قرار می گرفت که گویی غرب، اولین مهاجم عصر جدید است.

از روی طعنه این گونه گفته می شود که جهان اسلام با جمعیت انبوه خود، در دوران گذشته، از غربیها طوری آسیب دیده است که اثرات ضعیفی از آن تاکنون هنوز باقی مانده، اکنون به عنوان خطری برای غرب معرفی می شود. تنها خطای مسلمانان این است که در تلاش هستند تا هویت خود را دوباره پیدا کنند و کشور خود را با اصول خود بسازند. این بیدارشدن از جانب آنها به عنوان تضاد مسلمانان و غرب قلمداد می شود و با بدترین اصطلاحات ممکن معرفی می شود و فعالیت آنها به عنوان خطری بزرگ برای غرب درنظر گرفته می شود.

پیش داوریهای عمیق و ریشه ای غرب علیه مسلمانان قابل تاسف است. اینکه به مسلمانان برچسب تروریسم زده می شود، از حقیقت به دور می باشد. پذیرفته شده است که موجی از تجدید حیات اسلامی وجود درد، اما مسلمانان هیچ برنامه تهاجمی علیه هیچ کس، در داخل و یا خارج، ندارند. تلاش اصلی آنها در جهت فراگیری تکنولوژی است تا بتوانند شیوه زندگی خود را در سایه ایمان، ارزشها و سنتها تغییر دهند.

آنها قصد منزوی کردن خود را از دیگر نقاط جهان ندارند. در عوض، آنها می خواهند با احترام و سرافرازی و به عنوان یک عضو قابل احترام جامعه، با دیگران زندگی کنند.

نفس رنسانس اسلامی جهت گیری به سوی آینده دارد. این با دیدگاههای افراد بنیادگرا در گروههای مسیحی، مغایرت دارد. این امر حاکی از آگاهی کامل مسلمانان از مسائل مدرنیته و تضادهای تکنولوژی می باشد. تاکید آنها بر منابع اصلی مشارکت اسلامی نشان از یک بدعت در انعطاف پذیری دیدگاههای آنها دارد.

نکته ای که در اینجا باید بر آن تاکید کنم، این است که بیداری مسلمانان تاکید مجددی بر حفظ اخلاق اسلامی و تکیه بر پشتوانه امت اسلامی می باشد که مسلمانان برای به دست آوردن عدالت اجتماعی و اعتماد به نفس خود تلاش می کنند. مسلمانان آموخته اند که با "نگرش جدیدی" زندگی اجتماعی، صنعتی خود را بنا نمایند که آن نیز بر اساس آرمانها و اصول اسلامی می باشد. اکنون آنها در تلاش هستند تا یک نظم اجتماعی جدید را که ضامن صلح، عدالت و حفظ شان تمام مردم جهان باشد، ایجاد نمایند. خیزش اسلامی حرکتی پویاست که کاملا هماهنگ با خواستهای مدرن می باشد. در حقیقت، رقابت واقعی بین اسلام و غرب، در اختلاف سطح دو فرهنگ و تمدن می باشد. یکی بر اساس ارزشهای اسلامی و دیگری تغذیه شده از ارزشهای مادی گرایی، عقل گرایی و لیبرالیسم می باشد.

ممکن است که به اسلام گرایان برچسب متعصب و یا بنیادگرا بزنند، ولی در حقیقت، آنها هیچ بازگشتی به گذشته (تاریخ) ندارند. مسلمانان می خواهند در مسیری سازنده تر از اجداد خود گام بردارند. آنها ممکن است به عنوان نقطه شروع، خودشان را با دولت ملی وفق دهند، ولی این از آرمانهای مسلمانان نمی باشد. مفهوم کلی دولت ملی شامل خواستهای امروزی است و از این رو، مسلمانان نمی خواهند سیستم سیاسی خود را با یک حالت مستبدانه از بین ببرند. در حقیقت، آنها مشتاق هستند که اتحاد و همبستگی گسترده تری را در امت اسلامی و همکاری و یکپارچگی گسترده تر و نزدیکتری را بین کشورهای مختلف اسلامی ایجاد نمایند. تحت فلسفه فکری اسلامی، هر دولت ملی می تواند به دریج یک کشور ایدئولوژیکی گردد و در تحلیل نهایی، به کشورهای مشترک المنافع اسلامی تبدیل گردند.

مایه تاسف است که غرب، چشم خود را بر روی توانایی و قدرت بالقوه حرکتهای اسلامی بسته است. در عوض، آنها به سمتی حرکت می کنند که حرکتهای اسلامی را با عناوین، بنیادگرا، متعصب و ضدغربی، بدنام نمایند. همان طور که در این مقاله دیده شد، غرب بار دیگر دچار اشتباهات اساسی در مورد نگرش به دیگران، با عقاید مذهبی متفاوت و نگاهی مغرضانه گردیده است. بدون شک، این امر باعث افزایش اختلاف بین دو فرهنگ خواهد شد.

از این دیدگاه نابخردانه غرب، خسارات سنگینی به بشریت وارد شده است. ارائه تصویر نادرست از اسلام، باعث اطلاع رسانی نادرست به مردم و سیاست گذاران غرب در مورد ماهیت درست تجدید حیات اسلامی می گردد. آنها مجبورند اسلام را از زاویه خاصی که شامل وقایع ناخوشایند تاریخی آنها است، ببینند.

با توجه به تجدید حیات اسلامی، ما باید به خاطر داشته باشیم که این وضعیت یک بعد سیاسی هم دارد که نباید فراموش گردد. نباید از ذهن دور ساخت که تجدید حیات اسلامی جهت گیری ضدغربی ندارد.

آنها نه طرفدار غرب هستند و نه ضدغرب، آنها فقط مخالف اعمال نفرت انگیز به جا مانده از استعمار می باشند که تهدید بالقوه ای علیه این روابط است. ما باید به خاطر داشته باشیم که اگر چین و ایالات متحده بدون داشتن مشترکات در سیستم سیاسی - اقتصادی، دارای چنین روابط دوستانه ای می باشند، پس باید غرب و مسلمانان جهان نیز از این همزیستی درس بگیرند.

این امر بیشتر بستگی به آن دارد که چگونه غرب با پدیده تجدید حیات اسلامی و شرایط آن برخورد کند. اگر در افکار مسلمین، قدرتهای غربی در مقابل مخالفت جوامع مسلمین با الگوهای غربی متحد گردند، این تنش به طور اجتناب ناپذیر افزایش خواهد یافت و این اختلافات مانع از یکپارچگی این دو می گردد. اگر موارد اختلاف به طور صلح آمیز، از طریق گفت وگو و تفاهم، احترام به حقوق یکدیگر و ملاحظات نژادی حل نگردد، باید از طرق دیگر حل و فصل گردند. ولی اگر بپذیریم که در یک جهان کثرت گرا زندگی می کنیم، فرهنگ غربی می تواند با دیگر فرهنگها بدون تسلط فرهنگی همزیستی داشته باشد. از این رو، فرهنگها نیازی ندارند که به عنوان دشمن همدیگر تلقی شوند، ولی می توانند به عنوان دوستان سیاسی قرار گیرند. بنابراین یک موقعیت عالی بوجود آمده که بتوانیم زندگی مسالمت آمیز با یکدیگر را آغاز نماییم.

اگر ما از این دیدگاه پیروی کنیم، زمینه های مشترک زیادی را خواهیم یافت. این راه حل نظم جهانی درآینده می باشد. سؤالهایی که در اینجا مطرح می شود، از این قرار است: آیا ما آمادگی آن را داریم که با تمام فرهنگها، مذاهب و ملتها زندگی مسالمت آمیز داشته باشیم؟ اگر پاسخ مثبت باشد، آینده نیز روشن خواهد بود، در غیر این صورت، سیاره ما در پرده ظلمت فرو خواهد رفت.

منبع:

15 \_ 29March 1999.Australian Islamic Review, Vol. 4, Issue 5,

پی نوشتها

1. کارشناس دفتر تحقیقات اسلامی

2. Robert Briffault

3. William Muir

4. Arnol Toynbee